

حکومت مطلوب در اندیشه علامه نائینی و کواکبی

رحیم اکرامی

عضو هیات علمی گروه حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان.

نام نویسنده مسئول:

رحیم اکرامی

چکیده

از قرن دوم هجری اندیشمندان اسلامی راجع به دولت و حکومت نظراتی ارائه نمودند. غالب این نظریات توجیه وضعیت موجود و توصیف حکومت وقت بوده است. اما از میان متفکران و صاحب نظران اسلامی علامه سید محمد حسین نائینی و سید عبدالرحمن کواکبی در قرن اخیر علاوه بر بیان ضرورت حکومت، نظرات مهمی در مورد نوع حکومت بر اساس آموزه های دینی و بر پایه دو اصل آزادی و مساوات ارائه نمودند. شاید برای اولین بار به مسئله استبداد خصوصاً استبداد دینی پرداخته اند. نبودن اندیشه این دو متفکر راجع به حکومت توجه بسیاری از اندیشمندان را به خود جلب نموده به گونه ای که در اصلاح وضعیت موجود جوامع اسلامی موثر واقع شده است. لذا نظر به اهمیت حکومت مطلوب ولزوم آگاهی مردم نسبت به آن. در این تحقیق سعی شده تا دیدگاه این دو اندیشمند در خصوص حکومت مطلوب مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: تجارت الکترونیکی، تفسیر قرارداد، تفسیر قانون، قاعده تفسیری، حسن نیت.

مقدمه

فلاسفه و جامعه شناسان معتقدند دولت و حکومت در همه شرایط یک ضرورت اجتماعی است و نمی توان بی نیاز از آن بود.

نیاز به تشکیل حکومت از مسائل جدید حیات اجتماعی انسان نیست، این ضرورت مربوط به تمامی دوران های گذشته زندگی مدنی و اجتماعی بشر بوده است. از نظر افلاطون ارتقای سطح زندگی افراد بدون دولت امکان پذیر نیست و ارسطو این حقیقت را از مظاهر طبیعی حیات بشری شمرد و میگوید: « دولت از مقتضیات طبع بشری است، زیرا انسان بالطبع موجود اجتماعی است و کسی که قائل به عدم لزوم دولت است، روابط طبیعی را ویران میکند و خود یا انسانی وحشی است یا از حقیقت انسانیت خبر ندارد» «ارسطو، سیاسیه، ترجمه احمد لطفی، ص (۱۶) علامه میرزا محمدحسین نائینی غروی یکی از برجسته ترین چهره های ضد استبداد و بیداد گری در قرن اخیر و از نظریه پردازان اسلامی در رابطه با دولت و حکومت، ضرورت حکومت را در حفظ نظم، رسانیدن هر ذی حقی به حق خود، جلوگیری از تعدی و تجاوز مردم نسبت به یکدیگر و دفاع در مقابل مداخله اجانب می داند.

وی در رساله سیاسی خود تحت عنوان «تنبیه الامه و تنزیه المله» ضمن بیان دلایل نیاز به حکومت، انواع حکومت را مورد بررسی قرار داده و نظریه خود را در باب حکومت مطلوب مطرح می نماید. نائینی در نظرات خود بنا به اذعان بعضی از صاحب نظران متأثر از اندیشه عبدالرحمان کواکبی متفکر و اندیشمند اسلامی است. مرحوم طالقانی در مقدمه کتاب طبایع الاستبداد «طبیعت استبداد» میگوید: «کتاب طبایع الاستبداد کواکبی در فکر عمیق و روح آرام فقیه عالی قدر و عالم بی مانند آیت الله نائینی اثری ایجاد کرد و موجی پدید آورد که از قلمش کتاب دقیق و مستدل) تنبیه الامه و تنزیه المله (تراوش نمود.» (طالقانی محمود، مقدمه طبیعت استبداد، نشر علم، ۱۳۹۰)

اگر چه اندیشمندان اسلامی از جمله ماوردی و غزالی آراء و نظرات مهمی در باب دولت و حکومت می باشند ولی غالباً نظرات آنها توجیه وضعیت موجود حکومت در جامعه اسلامی است. اما نائینی و کواکبی با توجه به شرایط اجتماعی و سیاسی زمان خود دارای اندیشه ای نو و جدید در باب حکومت و نوع آن مبتنی بر آموزه های دین اسلام می باشند. به نظر می رسد دیدگاه این دو اندیشمند در خصوص نوع حکومت و بیان ویژگی های حکومت استبدادی به ویژه استبداد دینی در نوع خود بی نظیر باشد. و تأثیر به سزایی در افکار اهل نظر و اندیشمندان اسلامی داشت. لذا این تحقیق تحت عنوان «حکومت مطلوب در اندیشه نائینی و کواکبی» به بررسی آراء و نظرات این دو اندیشمند در مورد حکومت مطلوب، آزادی و مساوات در جامعه اسلامی می پردازد.

حکومت مطلوب در اندیشه علامه میرزا محمد حسین غروی نائینی آیت الله میرزا محمد حسین غروی نائینی از علمای بنام شیعه در سال ۱۲۷۳ ه-ق و بنا به قولی ۱۲۷۷ در خانواده ای روحانی در شهر نائین، از توابع اصفهان دیده به جهان گشود. پدرش عبدالرحیم و قبل از وی جدش شیخ محمد

سعید، هر دو شیخ الاسلام اصفهان بودند که از سوی سلطان وقت به این منصب نائل شدند.

نائینی تحصیل علم و دانش را از سنین کودکی در زادگاهش آغاز کرد و پس از طی مقدمات در سن ۱۷ سالگی عازم اصفهان شد و در محضر علمای این شهر همچون: شیخ محمد باقر اصفهانی، میرزا ابوالمعالی کلباسی، میرزا محمد حسن هزار جریبی و جهانگیر خان قشقایی تحصیلاتش را در رشته های مختلف فقه و اصول، کلام و حکمت دنبال کرد. علاوه بر دروس متداول حوزه، برای آشنایی با ادبیات فارسی و عربی و دانش ریاضی نیز تلاش وافر نمود. نائینی در سال ۱۳۰۳ ه-ق راهی عراق شد تا از محضر اساتید برجسته آن دوران کسب فیض نماید. در سامرا رحل اقامت گزید و از شاگردان برجسته میرزای شیرازی و در اواخر عمر شریف او کاتب و محرر او شد. او را از جمله مشاوران میرزای شیرازی در ماجرای نهضت تنباکو شمرده اند، به طوری که به درخواست میرزا او و بقیه شاگردان صورت تلگرافی را برای ارسال نزد ناصرالدین شاه تهیه و به محضر استاد بردند.

نائینی در سال ۱۳۱۴ راهی نجف گردید و در درس آخوند ملا محمد کاظم خراسانی از خواص آن بزرگوار و اصحاب مجلس استفتای او شد. سالها در کنار خراسانی به فعالیت علمی و سیاسی مشغول بود. توانایی و مهارت او در تدریس و شاگرد پروری سبب شد که بتواند شاگردان برجسته متعددی را تربیت نماید.

محضر درس او را از بزرگترین مجالس بحث در نجف اشرف شمرده اند. سید حسن بجنوردی، شیخ محمد علی کاظمی خراسانی، شیخ موسی نجفی خونساری، شیخ محمد تقی آملی، سید ابوالقاسم خوئی، شیخ احمد کاشف الغطاء، شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، سید جمال گلپایگانی، سید محمود شاهرودی، سید محسن حکیم، علامه طباطبایی، شیخ عبدالحسین حلی و سید محمد هادی میلانی از جمله شاگردان برجسته او بودند. (اعیان الشیعه ج ۶، ص ۵۵)

شخصیت اجتماعی - سیاسی:

نائینی که در مکتب میرزای شیرازی تربیت شده و با منش اجتماعی سیاسی او انس گرفته بود و در نهضت تنباکو از مشاوران وی بشمار می رفت، در عرصه های سیاسی اجتماعی حضور جدی و فعالی داشت. از سوی دیگر انس و دوستی او با سید جمال الدین اسد آبادی از دوران

جوانی در اصفهان و استمرار این پیوند تا زمانی که در سامرا بود به طوری که سید جمال در سفری به سامرا برای ملاقات با میرزای شیرازی چند روزی در حجره نائینی ساکن شد؛ نشان از تفکر اجتماعی سیاسی نائینی و منش او در این عرصه دارد. زندگی او در مقاطع مختلف حضورش در جریانات مهم سیاسی آن عصر همچون انقلاب مشروطیت در ایران، جهاد بر ضد استعمار انگلیس، تجاوز روسیه و نهضت اسلامی در عراق که به تبعیدش منتهی شد گواه بر شخصیت اجتماعی اوست.

در نهضت تنباکو در کنار میرزای شیرازی، در نهضت مشروطه در کنار آخوند خراسانی، در جهاد بر ضد بیگانگان در کنار عبد الله مازندرانی و در نهضت اسلامی ملت عراق، همگام با سید ابوالحسن اصفهانی بود.

پس از اعلان مشروطیت در ایران او را بزرگترین حامیان مشروطه شمرده اند که با تالیف کتاب مشهور و ارزنده «تنبیه الامه و تنزیه المله» که مورد تایید رهبران مشروطه آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و ملا عبدالله مازندرانی قرار گرفت، سهم وافری در این نهضت ایفا کرد. تالیف این اثر در شرایط دشوار آن روز در میان مسلمانان پشتوانه ای نظری برای مشروطه بشمار می آید. بگونه ای که شخصیتی چون شهید مرتضی مطهری فارغ از ماجرای مشروطه درباره جایگاه این اثر می نویسد:

«انصاف این است که تفسیر دقیق از توحید عملی اجتماعی و سیاسی اسلام را هیچکس به خوبی علامه بزرگ و مجتهد سترگ میرزا محمد حسین نائینی (قدس سره) توأم با استدلالها و استشهادهای متقن از قرآن و نهج البلاغه در کتاب ذی قیمت تنبیه الامه و تنزیه المله بیان نکرده است.» (مطهری، مرتضی، نهضت های اسلامی در صد سال اخیر ص ۴۲)

آثار و تالیفات:

نائینی آثار و تالیفات فراوانی بجا نهاد، برخی به قلم او برخی دیگر محصول سالهای تدریس اوست که به قلم شاگردانش به رشته تحریر در آمده، این آثار به روایت سید محسن امین عبارتند از: (امین، سید محسن، اعیان الشیعه ج ۶ ص ۵۵)

۱- رساله ای برای عمل مقلدین «وسيله التجات»

۲- حواشی علی العروه الوثقی

۳- رساله صلاه فی الباس المشکوک

۴- رساله فی احکام الخلل فی الصلاه

۵- رساله فی نفی الضرر

۶- رساله فی التعبدی و التوصلی

۷- تنبیه الامه و تنزیه المله- ۸ اجوبه مسائل المتفتین (رساله سوال و جواب)

۹- رساله فی مسائل الحج و مناسکه

۱۰- فهرست الحواشی علی العروه الوثقی

۱۱- مناسک حج به زبان فارسی

در میان آثار یاد شده مهمترین اثر نائینی که شهرت اجتماعی- سیاسی او مرهون آن است، رساله تنبیه الامه و تنزیه المله (است). گرچه این اثر برای اثبات مشروعیت مشروطه نوشته شده، ولی اهمیت بیشتر آن بدست دادن اصول سیاسی و اجتماعی اسلام و نقشه و هدف کلی حکومت اسلامی است. طالقانی، سید محمود، همان)

سید عبد الرحمن کواکبی از مردان متفکر و پیشروان قرن اخیر علم است. او دارای آثار با ارزشی می باشد. فکر و نقشه و تشکیل کنگره های عمومی اسلامی، از اوست. کواکبی ایرانی الاصل بود. جد او سید ابراهیم از سادات اردبیل بود که به حلب هجرت نمود. در سال ۱۲۷۱ ه- ق در خاندانی از علم و فضیلت متولد شد. پدرش «سید احمد بهاء الدین» از مدرسین بنام جامع اموی و مدرسه کواکبیه بوده است. طالقانی، سید محمود، همان)

کواکبی در بیست سالگی عضو هیئت تحریریه روزنامه رسمی فرات شد که به زبانهای عربی و ترکی در می آمد (عنایت، حمید- سیری در اندیشه سیاسی عرب ص ۱۶۱)

کواکبی چندی هم متصدی بعضی از وظایف علمی و قضایی گردید و در هر یک از شئون اصلاحاتی نمود. کواکبی علاوه بر شغلهای مهم، منصب «نقیب السادات» را نیز داشت. کواکبی پس از مدتی به سوی مصر کوچ نمود، از آنجا به سرزمین هند و شرق آفریقا رهسپار شد. دوباره به مصر بازگشت تا از آنجا به سرزمین های مغرب برود. ولی پس از چندی که در مصر برای بهره برداری از افکار و مطالعاتش توقف کرد اجل دامنگیرش شد. در این سفر مانند طبیب حاذق بیماری های روحی و اوضاع اجتماعی و اقتصادی و منابع زمینی مسلمانان را بررسی کرد و نتایج فکری بسیاری اندوخت و سلاح خود را برای جهاد مقدسی که در پیش داشت آماده تر ساخت تا با قدرت فکری نیرومند تری بر سنگرهای ستم و استبداد بتازد.

کواکبی با جامعه صاحبان قلم و نویسندگان نامی نیز همکاری میکرد و مقالاتی درباره استبداد و علل آثار آن منتشر نمود که پس از انتشار آنها را یکجا جمع کرد و مطالبی بر آن افزود و بصورت کتاب پر ارزش و موثری بنام «طبایع الاستبداد» طبیعت استبداد چاپ شد. این کتاب که در موضوع ونوع خود بخصوص در آن زمان بی سابقه و بی مانند بود تاثیر به سزایی در افکار اهل نظر و دانشمندان اسلامی داشت. این کتاب در فکر عمیق و روح آرام فقیه عالیقدر و عالم بیمانند «آیه الله نائینی» اثری ایجاد کرد و موجی پدید آورد که از قلمش کتاب دقیق و مستدل (تنبیه الأمه و تنزیه المله) تراوش نمود-گرچه این کتاب در حین جنبش آزادی حق خواهی به عنوان «مشروطیت» نوشته شد ولی هدف کلی آن بیان احوال و شرایط حکومت از نظر اسلام و شیعه است. طالقانی، سید محمود، همان -ص ۱۸)

حکومت و ولایت در اسلام

دین اسلام پس از تاکید بر حاکمیت بلامنازع خداوند، در مقام رد تسلط انسان بر انسان به امر زمامداری به عنوان آئین زندگی توجه داشته و آنرا تحت شرایطی خاص مورد تایید قرار داده است. در اسلام حکومت و زمامداری جامعه به معنای «ولایت» بیان گردید. شخص حاکم را ولی مسلمین یا ولی امر می نامند. هنگامی که خداوند حضرت ابراهیم را با حقایقی امتحان کرد و آنها را به اتمام رسانید به او گفت: تو را به پیشوایی برگزیدم. بقره (۱۲۴) همچنین طالوت به خاطر آنکه از قدرت بدنی، قوای فکری و دانش و تدبیر برخوردار بود، از طرف خداوند به زمامداری نظامی بنی اسرائیل رسید. بقره (۲۴۷)، خداوند داود را به نمایندگی خود روی زمین برگزید تا به حق در میان مردم داوری کند و از هوای نفس پیروی ننماید. سوره ص (۲۶)

در جای دیگر قرآن میفرماید: ای کسانی که ایمان آوردید از خداوند، پیامبر و اولو الامر اطاعت کنید و هرگاه در امری نزاع داشتید آنرا به خدا و پیامبر ارجاع دهید. نساء (۵۹) در این آیه مفسران منظور کلمه «امر» را «امارت» و «و» «حکومت» و اداره امور و شئون امت اسلامی دانسته اند. در مورد «اولو الامر» نظرات و دیدگاههای مختلفی به شرح ذیل ارائه شده است:

- ۱- برخی مفسران اهل تسنن معتقدند که منظور از اولو الامر، زمامداران و حکام و مصادر امور در هر جا و هر زمان می باشد.
 - ۲- بعضی دیگر معتقدند که منظور از اولو الامر نمایندگان عموم طبقات و زمامداران و علما و صاحب منصبان در تمام امور و شئون زندگی مردم می باشند. به شرط آنکه بر خلاف دستورات قرآن عمل نکنند.
 - ۳- همه مفسران شیعه در این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از اولو الامر امامان معصوم می باشند که رهبری مادی و معنوی جامعه در تمام شئون زندگی، از طرف خداوند و پیامبر به آنها سپرده شده است و غیر آنها را شامل نمی شود. البته کسانی که از طرف آنها به مقامی منصوب شوند و ستمی را در جامعه بر عهده گیرند. با شروط معین اطاعت از آنها لازم است، نه بخاطر آنکه اولو الامرند، بلکه به خاطر اینکه نمایندگان اولو الامر می باشند. تفسیر نمونه، ج-۳ تهران (۱۳۵۴)
- درباره حق ولایت و رهبری پیامبر اسلام (ص) و ائمه معصومین (ع) بین شیعیان اثنی عشری اختلافی نیست.
- سوال اینکه در زمان غیبت، خصوصاً با توجه به آنکه در تفسیر آیه ۵۹ سوره نساء، مفسرین امامیه ولایت را منحصر به معصومین می دانند، چه تکلیفی برای رهبری وجود دارد؟ دین اسلام بر امر مدیریت و رهبری جامعه صحه گذاشته و پیامبر و اولو الامر (نزد شیعیان) را هادی و راهبر جامعه و در کل امور و شئون قرار داده است. این نصب الهی حکمتی است که حکایت از نیاز مبرم جامعه به زمامداری می کنند تا از هرج و مرج جلوگیری شود و نظم و صلح تضمین گردد. ضرورت وجود حکومت تا آنجاست که حضرت علی (ع) حکومت زمامدارستمرگ کینه توز را از فتنه مداوم ناشی از بی حکومتی بهتر می داند «و ال ظلوم غشوم خیر من فتنه دوم». و در رد سخن خوارج که مدعی فرمانروایی مطلق خداوند بودند می فرماید «سخن حقی است که از آن باطل اراده میشود، آری حکم از آن خداست، اما خوارج می گویند: امارت و ریاست بین مردم (مخصوص خداوند است. حال آنکه ناچاراً برای مردم امیری لازم است، خواه نیکوکار یا بدکار باشند. مومن در امارت و حکومت او به اطاعت مشغول است و کافر بهره خود را می یابد» نهج البلاغه/ فیض الاسلام- خطبه ۴۰ ص (۱۲۵)

روایتی از امام علی (ع): (از واجبات اجرای حکم خداوند به مسلمین آن است که پس از فوت یا قتل زمامدارشان و قبل از انجام هر کاری بی درنگ رهبری پارسا، عالم، پرهیزگار و آگاه به قضاوت و سنت اختیار نمایند تا به امورشان سروسامان داده و بر آنان حکمرانی کند و حق مظلوم را از ظالم بازستاند و به حفاظت از مرزهای آنها بپردازد). منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه و تقریر محمود صلواتی، صفحات ۱۲ و ۱۳)

بفرض ضرورت رهبری برای جامعه در زمان غیبت امام (ع) آیا مسلمین باید خود را فارغ از قضیه دانسته و با وجود هر حکومتی (خوب یا بد) به زندگی خویش ادامه دهند و یا در امر زمامداری قصد انشاء داشته باشند؟ در این خصوص دو دیدگاه مشاهده می شود:

- ۱- در کشورهای اسلامی، همانند کشورهای اروپایی مسیحی، این اندیشه نزد بعضی از متفکرین و فقیهان و هواداران آنها بوجود آمده که اسلام به مسایل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مسلمانان توجه ندارد و سروکار آن فقط با امور و رفتار شخصی و خصوصی آنهاست. علت دوری

وفاصله گرفتن علمای اسلام از سیاست و حکومت را، مشاهده اعمال و رفتار و حکام و خلفای ستمگر در امر حکومتی در طول قرون پس از اسلام و همکاری برخی علمای دینی با دستگاههای حکام ظالم دانسته اند.

۲- نظر دیگری که حکایت از وحدت بین دین و سیاست دارد متکی به آن دسته از مفاهیم قرآنی است که امور و شئون زندگی اجتماعی را مد نظر قرار داده و احکامی را برای آن بیان نموده است. مسایلی نظیر قضاء، مالیات، جنگ و جهاد، امر به معروف و نهی از منکر احکام حقوقی و جزایی و نظم و عدالت از جمله اموری است که در زمره احکام سیاسی و حکومتی قرار میگیرد و بسیاری از علمای قدیم و جدید از آن بحث و گفتگو کرده اند. منتظری، همان (انحصار حکومت در این دو گزینه؛ دو علت اساسی دارد):

دلیل اول: یاس و ناامیدی از اصلاح امور جهان که مسلمانان به ویژه نسل جدید به آن رسیده اند. آن هم بعد از تجربه های زیادی که به افزایش عقب ماندگی مسلمانان از تمدن انسانی و مسلط و نیز سرکوبی و تبااهی مسلمانان منجر شده است. اسفبار تر از همه این که تجربه های فوق در جهانی که به سوی افزایش آزادی فرد و استقلال جامعه از حکومت و دولت و نیز الزام پیروی نیروهای مادی دولت در پیروی از متفکران گام بر می دارد. به طوری که اراده مردم و نظریات دانشمندان و فرهیختگان در آن تبلور عینی دارد.

دلیل دوم: فقدان گفتگوی علمی درباره موضوع حکومت، یا از زاویه های انحرافی به مسائل دولت پرداختن است. چرا که روش های ایشان نتایج و دستاوردهای انحرافی به بار خواهد آورد. به عنوان مثال، مردم از وحدت امت و ضرورت و عدم ضرورت آن بحث می کنند. اما در مقام استدلال وحدت امت را معلول وحدت رهبری می دانند پس وحدت رهبری را به وحدت رهبر تفسیر می نمایند. و معنی آن را اعتقاد به نامحدودیت وظایف رهبری می شمارند. توفیق السیف، استبداد ستیزی، ترجمه محمد نوری و...، اصفهان کانون پژوهش، (۱۳۷۹)

از جمله مسائلی که اهتمام به آن شایسته است و پژوهشگران و دانشمندان شیعه باید آن را توجه کند، اتخاذ رویه خاص عالمان شیعه در مقابل سیاستمداران و دولتمردان است. رویه ای که نمی توان دوستی و نه می توان آن را معارضه جویی قلمداد نمود. آنها حتی در مورد مخالفت با قدرتها تا اندازه ای با احتیاط رفتار می کردند. همچنین دوستی با آنها را در حد نوعی رابطه حفظ می کردند؛ نوع رابطه ای که نمی توان آنها را گروهی معارض به حساب آورد و نه می توان آنها را دوستان مسلم دانست.

توجیه محقق سبزواری برای این رویه اینگونه است: تشکیل دولت صالح در زمان غیبت امام زمان (عج) بیعد است و بر کنار ماندن از سلطان ستمگر نیز به پایمال شدن حقوق و بی نظمی امور مسلمین منجر می شود. بنابراین ارتباط با شاه، بدون به رسمیت شناختن قدرت او جایز است. او ادامه می دهد: ظاهراً ائمه-علیهم السلام- چون می دانستند که قدرت یافتن سلطان عادل تا زمان حضرت مهدی (عج) منتفی است و مسلمانان حقوقی در سرزمینهای فتح شده دارند و وصول بر حقوقشان در این مدت طولانی فقط از طریق ارتباط و توسل به پادشاهان و حکمرانان میسر است، رای به مجاز بودن ارتباط می دادند، زیرا در حرام کردن آن، مردم مسلمان و دچار سختی و کاستی در امور خود می شدند و حقوقشان تماماً از دست می رفت. محمد باقر سبزواری، کفایه الاحکام- اصفهان- مدرسه صدر مهدوی ص (۱۰۷)

این موضعگیری نسبت به آنچه که می توان آن را ترکیبی در اندیشه فقهی در مورد این مساله سیاسی دانست نوعی اقدام عملی است. فقه شیعه، حکومت های زمان غیبت حضرت مهدی- علیه السلام- را بطور کلی تا وقتی که در برابر یک فقیه جامعه شرایط فرمانبردار نباشند، ستمگر و غاصب می داند.

بسیاری از اقداماتی که فقها در آن مشارکت داشتند و در این مدت طولانی، به عنوان انقلاب یا مبارزه معروف شده است در حقیقت مبارزه با بیگانگان یا به خاطر ترس از احتمال جنگ با آنها بوده است. بلکه می توان گفت که اساساً مداخلات بیگانگان در جهان اسلام و به ویژه کشور ایران محرک اصلی اهتمام روز افزون علما به مسائل سیاسی در طول سالهای آخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم میلادی بوده است. نمونه بارز آن نهضت تنباکو که بیانگر مداخله قابل توجه فقها و حوزه علمیه در مسائل سیاسی بود.

حکومت در اندیشه نائینی

اندیشه دینداران به ویژه در بین شیعیان، امروز به مطلق نگرانی در حکومت و قدرت گرایش یافته است، به گونه ای که آن را فاسد و غیره قابل اصلاح به طوری که امیدی به تلاشهای اصلاح طلبانه در مورد آن نیست و یا آن را شایسته و مطابق مقتضیات شریعت اسلامی می داند. هر نظام سیاسی که در راس آن فقیه نباشد از نوع اول و نظامی که فقیه عادل و صالح در راس آن باشد از نوع دوم محسوب می شود.

رساله تنبیه الامه به عنوان بحث فقهی در عرصه حکومت و قدرت نگاشته شد که دیدگاه های جدیدی را در بر داشت. در این رساله تاکید زیادی بر دلائل عقلی شده بود و علی رغم اینکه از استدلال به نص هم غفلت نشده بود. این مسئله به دیدگاه نائینی در باب حسن و قبح عقلی برمی گردد. نائینی معتقد است که افعال خود به خود مفاسد یا مصالح دارند و عقل نمی تواند این مصالح و مفاسد را کشف کند. در حالیکه بسیاری از اصولیان در حسن و قبح ذاتی افعال تردید دارند. علاوه بر اینکه این نظر مخالف نظرات اخباریون بوده است که معتقدند مصالح و مفاسد در افعال وجود ندارد مگر اینکه شارع بگوید. از این رو برای عقل روانیست فعلی را قبل از اینکه نص توصیف به قبح یا حسن کند حسن یا قبیح بداند. نائینی سازگاری مسائل بحث انگیز امامت و نیابت و حدود ولایت امام و نائب امام را در چار چوب فکری دیگری آورده است و آن اهمیت

دادن به نظام سیاسی-اجتماعی و از حقوق مشترک افراد دانستن حکومت است. او با تکیه بر واقعیت بعد از غیبت، از مسأله تعیین الهی امام می‌گذرد و آن را موضوعاتی می‌داند که مربوط به فرمان سابق بوده لذا در چارچوب روش خاص خود (مباحث امامت در علم کلام) به بحث می‌پردازد. توفیق السیف، همان)

نائینی معضل حکومت در اندیشه شیعی را در عصر غیبت به شکل ذیل ترسیم می‌کند:

امام تعیین شده از سوی خدا برای انجام وظیفه ریاست و امامت غائب است. منصب ریاست غصبی و حکومت غاصب ستمگر است. مردم نیازمند به حکومتی هستند که نظام زندگی آنها را نظم بخشیده و برخی از مردم محتاج همکاری با این حکومت می‌باشند. حال آیا جایز است غیبت امام توجیه گر جانشینی دیگران به جای او باشد. و آیا برای این شخص همان اختیارات امام است؟ آیا جایز است همکاری با حکومت غاصب غیر مشروع؟ و آیا راهی برای تصحیح وضعیت حکومت هست تا مشروعیت یابد؟ اما در موضوع غاصبانه بودن حکومت، تحولی در زمینه شرعی بودن حکومت و مشروعیت همکاری با آن بوجود آمد به طوری که همکاری، در چارچوب حد و مرزهای شخصی آن هم بنابر ضرورت و احیاناً بنا به وجوب امر به معروف و نهی از منکر و اقدام به واجبات که بدون حکومت انجام آنها ممکن نباشد. حل موضوع مشروع بودن حکومت به یکی از دو راه ذیل صورت پذیرفت. نخست، برعهده گرفتن زمام امور از سوی فقیه جامع الشرایط از آن رو که بهترین فرد برای منصب در غیاب امام معصوم است.

دوم: اجازه فقیه به شخص حکمران برای حکومت کردن طبیعی است که اجازه صادر نمی‌شود مگر برای کسی که فقیه اطمینان به حسن تدین و عدالتش دارد. یا ضرورتی به وجود آید که مقتضی پیروی مسلمانان از یک حاکم-اگر چه فاسق-باشد. در غالب احوال، حاکم مأذون نیست و فقیه هم قدرت کافی ندارد، حال آیا در این شرایط هم تکلیف شرعی، کوشش برای تصحیح قدرت و بازگرداندن آن به صورت مشروع است؟ تمامی فقها تقریباً معتقدند که تلاش واجب نیست. همگی فقها برای اقدام فقیه یا غیر فقیه به واجبات حکومتی که عنوان «امور حسبیه دارد» ایمنی از زیان و ضرر را شرط کرده اند.

ضروری که مقصود فقهاست مزاحمت حکومت وقت برای آن شخص یا فقیه است. لذا ایمنی از ضرر را مقدمه وجوبی این کار دانسته اند که تا حاصل نشود اقدام به کار صحیح نیست. اصولیون بر عدم وجوب این نوع از مقدمات توافق کرده اند. اصول الفقه ج ۱- ص ۲۴۴ بر خلاف این رویکرد، نائینی برای استدلال، اتکا به شیوه جدیدی دارد. وی میگوید؛ واجبات کفایی و از جمله وظایف حسبیه در هر حالتی ساقط نمی‌شود. مخصوصاً برخی از عناصر مهمش را مثل حفظ نظام امت و حفظ کیان اسلام را یاد آور میشود. او اینگونه امور را مانند همه فقهاء به این اعتبار که فقیه نایب امام است موقوف می‌داند و میگوید: توانایی نداشتن فقیه برای انجام این کار یا اقدام نکردن او به این کار وجوب این امور را از بقیه مسلمانان ساقط نمی‌کند چرا که مخاطب برای این امور شخص فقیه نیست بلکه همگان هستند؛ از این رو مسولیت این واجبات به مومنی عادل و سپس عموم مومنان محول می‌گردد. در این میان نائینی بین عدالت و حکومت و حفظ نظام امت رابطه برقرار می‌کند و می‌گوید، این نظام در سایه حکومت جور حفظ نمی‌شود؛ زیرا در این میان این حکومت خائن و ناشایست است. از این رو اقدام به وظیفه حسبیه به نحو مطلوب مستلزم وجود حکومت عادل و امین است که به نمایندگی از جامعه به این امور اقدام کند و بدین گونه دلیل خود در وجوب اقدام به انجام وظایف حسبیه را اساسی برای برپایی حکومت عادلانه قرار داده است چرا که اولی جز با وجود دومی و جز در سایه آن تحقق نمی‌پذیرد.

نائینی معضل «مقدور نبودن تصحیح کامل حکومت» را به «تصحیح آنچه ممکن است» تبدیل میکند و نتیجه گیری می‌کند. آنچه که ممکن است «محدود کردن حکومت است»، اما بقیه فقهاء، به نتیجه تقلیل وظایف فقیه به اندازه توانایی رسیده اند. برخی از فقهاء ولایت فقیه را جایگزین امام در همه وظایف و اختیاراتش دانستند (نراقی، احمد، عوائد الایام، ص ۱۸۴) تا جائیکه که اصطلاحاً آن را ولایت مطلقه نامیدند. اکثریت فقهاء ترجیح میدهند که ولی فقیه جانشین امام در امور حسبیه و نه دیگر اختیارات امام باشد که به ولایت مقیده نام نهاده شد. شیخ مرتضی انصاری در مکاسب صفحات ۱۵۲ به بعد پس از طرح ده حدیث نتیجه گرفت است که این اخبار دلالت ندارد که فقهاء از طرف شارع به ولایت منصوب شده اند و مثل پیامبر اکرم (ص) دارای همه اختیارات حکومتی هستند. (انصاری، شیخ مرتضی، مکاسب، ص ۱۵۴) نائینی ضرورت عقلی نظام حکومتی که لزوم وجود حکومتی واجب الاطاعه را در پی دارد ثابت کرده سپس ضرورت شرعی حفظ عدالت حکومت را مطرح می‌سازد. چرا که انجام واجبات مقرر از سوی شارع توسط حکومت، در گرو عادل بودن آن است. چون به جائر نمیتوان اعتماد کرد. این معنی نزد جمیع مسلم و تمام عقلای عالم بر آن معتقدند که چنانچه استقامت نظام عالم و تعیش نوع بشر متوقف به سلطنت و سیاست است خواه قائم به شخص واحد باشد یا به هیئت جمعی و چه آنکه تصدی آن به حق یا اغتصاب به قهر یا به ارث یا به انتخاب باشد، همینطور ضرورتاً معلوم است که حفظ شرف و استقلال و تمامیت هر قومی هر آنچه که راجع به امتیازات دینی یا وطنیه باشد، منوط به برپایی دولت متکی به جامعه است والا جهات امتیاز و ناموس اعظم دین و مذهب و شرف و استقلال وطن و قومیتشان بکلی نابود خواهد بود. «نائینی، محمد حسین، تنبیه الامه و تنزیه المله» نائینی از این منظر به بررسی ماهیت حکومت و عواملی که آن را به عدل یا به ظلم و

میدارد پرداخته و سپس بیان میکند که احتیاج به برپایی نظامی است که ضامن استفاده نکردن نابجا از قدرت باشد. بعد برای اثبات چارچوب نظری ارتباط بین امت و دولت که بر پایه مساوات بین طبقات ملت و آزادی هر یک از آنها در انتخاب سپس مشارکتشان در حکومت باید باشد دلایل این نظریه را مطرح می کند.

نائینی مفهوم وظایف حسبیه را به چارچوب اصلیش یعنی همه وظایفی که بر همه، انجام آن به صورت کفایی واجب بوده و شخص خاصی به طور مشخص برای آن مورد خطاب واقع نشده برمی گرداند. این امر شامل همه واجبات عمومی، از حفظ نظام ملت و وحدت و استقلالش تا رسیدن به وسایل ترقی و پیشرفت و تحول نظام اجتماعی می باشد. برای این وظایف شخص خاصی مشخص نشده بلکه مکلفین بدان مامور شده اند. با جانشینی حکومت از سوی مردم در امور مشترک، این وظائف تکلیفی به دولت محول می شود که به انجام آنها به نیابت از جامعه اقدام کند. از جمله مسلمات مذهب ما این است که ولایت نوعیه (عامه) که از عدم رضایت شارع نسبت به غافل گذاشتن آنها در زمان غیبت اطلاع داریم، ذیل عنوان «وظائف حسبیه» مندرج است. و به اعتقاد ما، اقدام فقهای زمان غیبت به این امور به نیابت از معصوم، از امور ثابت است که در مقام ولایت فقهی حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در همه مناصب، قدر متیقن است. و با توجه به قطعی بودن عدم رضایت شارع نسبت به اختلال در نظام امت و از بین رفتن کیان اسلام، رضایت نداشتن شارع از اهمال وظائف مربوط به حفظ کشورهای اسلام و نگهداری و حفظ آنها از اوضاع و احوال و این وظائف از منظر تاثیرات بزرگی که بر اسلام و مسلمانان دارند، از مهمترین امور حسبیه بلکه بهترین آنها به شمار می روند» (نائینی، همان، فصل دوم)

نائینی میگوید: وجوب این وظائف در زمان غیبت با زمان حکومت عادل ساقط نمی شود. که تکلیف به این امور، به اعتبار اینکه فقیه شایسته تر برای نیابت است به فقیه منتقل می شود. و اگر فقیه به آن اقدام نکرد، نقش به مومنان عادل و سپس به عموم مومنان واگذار می شود. بلکه این امور به مومنان فاسق هم می رسد اگر فقها به آن اقدام نکنند. بدینگونه اقدام به امور حسبیه در این چارچوب گسترده مسئولیت همه مسلمانان بوده و اگر دیگران از آن شانه خالی کردند از بقیه ساقط نمی شود.

نائینی با اثبات اینکه باید از مبحث امامت (با توجه به غیبت امام دوازدهم) فراتر رفت و این مبحث را از یک مساله سیاسی به یک مساله کلامی وارد کرد و در پی آن بر جنبه های سیاسی آن و بر مبنای نیازهای بعد از غیبت غور نمود. در این زمان که امام معصوم از دیده ها غایب است و مقام ولایت هم از نایبان عامش گرفته شده است به طور کلی نایبان نمیتوانند به وظائفشان عمل کنند یا توانایی ستاندن دولت از دست غاصب را ندارند، آیا ما خود را شرعاً مکلف به تلاش برای بازگرداندن ولایت به صورت صحیحش یا دست کم محدود کردن سلطه ظلم به قدر ممکن میدانیم یا اینکه با تحقق غصب حکومت، تکلیف از ما ساقط است؟ «نائینی این پرسش را در رد نظریه ای معروف بیان می کند. آن نظریه مفادش این است که در صورت بیم و هراس از تاسیس حکومت شرعی تکلیف رفع شده است. این نظریه توجیهاتش را هم از نزاع کلامی پیرامون توجیه های غیبت می گرفت. توجیهاتی مانند این سخن شریف مرتضی: «علت غیبت این است که ستم پیشگان او را ترسانیده و دست او را برای تصرف در وظائف بسته اند، زیرا امام هنگامی کاملاً مفید خواهد بود که قدرت داشته و از وی اطاعت شود، مرزها را بسته، داد مظلومان را بگیرد. که همه این امور جر با آزادی عمل امام به انجام نمی رسد. لذا اگر بین او و اهدافش مانعی باشد، از این نظر تکلیف اقدام به برپایی امت از او ساقط می شود و اگر بر جان خود بترسد، غیبتش واجب می گردد و اجتناب از ضرر هم عقلاً و هم شرعاً واجب است» (توقیف السیف، استبداد ستیزی، همان)

تقسیم بندی حکومت از نظر نائینی:

نائینی حکومت را به دو قسم تقسیم میکند: حکومت شخصی، اقتدار ولایی، صاحب حکومت شخصی در مملکت همانند یک شخص عادی در داراییهای خصوصیش تصرف میکند. در مملکت همانند تصرف مالکی که بر داراییهایش بدون حد و مرز تسلط دارد تصرف میکند. این داراییها، شامل عناصر مادی مانند اموال، خانواده اش از قبیل بندگان و کنیزانش، بلکه چیزهایی همچون گوسفندان و چهارپایان که برای برآورده کردن نیازها و ارضای شهواتش آفریده و مسخر شده اند می شود به طوری که خطوط حد فاصل بین داراییهای شخصی و بیت المال از بین رفته، سلطان دیگر قادر بر دیدن مرزهای بین آنچه در آن جایز التصرف است و میان آنچه تصرف در آن، مشروط به قصد کردن منفعت همراهانش (یعنی ملت) می باشد فرقی نمی گذارد. «نائینی به چنین حکومتی بر اساس ساز و کارهای اجباری و تمایلات حاکمش، صفاتی همچون استبداد، اعتساف و استعباد می دهد. چنانکه به دارنده چنین حکومتی هم، صفاتی همچون حاکم مطلق، خودکامه، مالک الرقاب، ظالم، قهار می دهد. این نوع حکومت، حکومتی است مبنی بر زور و بهره کشی از ملت، و در اینجاست که نائینی نمونه حق الهی داشتن برای حکومت (مورد سلطه کلیسا در اروپا) را می آورد: ستم پیشگان، حدومرزی نمیشناسند، بلکه از اینکه مدعی صفات مخصوص خدای متعال هم شوند ابائی

ندارند. آخرین کسی که بدین پایه رسید فرعون بود که از سرکشی ادعای الوهیت کرد. این نمونه ای است برای ظالم حکمفرما در قدیم الایام و زمان حال و «این نوع از حکومت، در ذاتش نوعی از خدایی مورد ادعا از سوی سلطان را دارد که در مقابلش هم، عبودیت مطلوب یا تحقق یافته از سوی رعیت را می‌خواهد» نائینی معتقد است که این نوع از حکومت، از بدعت‌های ستمگران و سرکشان موجود در میان ملت‌های پیشین در طول تاریخ است.

اما نوع دوم حکومت، بر پایه ادای وظائف و منافع مدنی است که این دو، متوقف بر وجود حکومتند. لذا سلطان ارزشی نداد مگر اینکه این وظائف را ادا کند. و از این رو قدرت سلطان و صلاحیتش محدود است به مقدار آنچه که برپایی حاکمیت بدان نیاز دارد، همچنانکه حشش در تصرف، مشروط به عدم تجاوز از مرزهای حکومت است. این نوع حکومت از باب امانت و ولایت است و مانند سایر ولایت‌ها و امانت‌هاست؛ یعنی بر پایه عدم تجاوز از مرزها و از آن سو عدم سهل انگاری بنا نهاده شده است؛ زیرا که ضمانت حفظ این نوع حکومت از تبدیل شدن به پادشاهی مطلقه و منع احتمالات تجاوز و سهل انگاری در آن، وابسته به استمرار حساسی از آن و نظارت بر آن است و اینکه ملت، بطور کامل مسئولیتشان را ایفا کنند). «نائینی، محمد حسین، همان (و بدین سبب نسبت سلاطین به رعیتشان در پرتو این نظام، مانند نسبت «شریک است به شریکش در امور مالی یا غیر از آن، که هر دو حقوق مساوی دارند. چنانکه هر کدام از متصدیان امور کشور هم همانند در امانت داری می باشند؛ نه مالکند نه مخدوم، آنان نیز مانند دیگران در برابر ملتشان در امور که موظف به انجام آن هستند مسوول هستند و تابع محاسبه و مجازات، در صورت هرگونه تقصیری که صورت پذیرد» نائینی از این نوع حکومت با اصطلاحاتی همچون محدود، مقیده، عادل، مشروطه، مسووله، قانون نام برده، متولی این حکومت را با عنوانی مانند: حافظ، نگاهبان، دادگر، مسول و عادل یاد میکند. و بالاخره ملت برخوردار از این نوع حکومت، با اسمائی همچون: امت محتسب، سربلند، آزاده و زنده نام برده می شود. در چارچوب نظریه غاصبانه بودن حکومت، می بینیم نائینی تفاوت‌هایی یا درجاتی را برای مشروعیت حکومت وضع میکند. در نظر او حکومت ظالم عبارتست از:

- ۱- ستم به خالق، با غضب صفات مخصوص به او (کبریا، امر بما یشاء و عدم مسوولیت در قبال آنچه انجام میدهد)
- ۲- ستم به امام معصوم با غضب مقام امامت
- ۳- ستم به مردم با غضب حقوقشان و بنده کردنشان و خودخواهی در آنچه که با آنان شریک است.

اما مشروطه عبارت است از: ستم به مقام امام معصوم فقط؛ در نتیجه در آن ستمی به دیگران نمی شود. به هر حال، حاکمی که به ناحق بر کرسی امامت نشسته، در برابر این ستم مسوول است؛ اما مردم یا نایبان امام معصوم مسوول نیستند. چرا که نقش مردم در اینجا، محدود کردن ستم و جلوگیری از گسترش آن است (البته به قدر توان و امکان).

نائینی به حکومت مشروطه، بر پایه منابش و انعکاساتش مینگرد، لذا توجیه‌های فرمانبرداری از حکومت، اگر بر منابع شایسته و رفیع و فعالی تکیه نکند، قوت و جاذبه خود را به مرور زمان از دست می دهد. از این رو نائینی در زوایای حکومت مشروطه غور کرده و اکتفا به یک ادعای صرف نمی‌کند، بلکه مبانی ثابتی یا ویژگی‌هایی را برای حکومت مشروطه می نهد که به قرار ذیل است:

- ۱- برابری: اختیارات حاکم «مبتنی بر مبنای برابر حاکم و رعیت در همه امور مدنی، مشورت با عقلا» همان چیزی که ما آن را شورای عمومی ملت می نامیم (و اکتفای شورا به تعداد محدودی از طرفداران حاکم، شورای دربار نام دارد نه شورای عمومی ملت. «در اینجا آیه شورا» و امرهم شورا بینهم» را شرح میدهد: دلالت آیه بر ارتباط بین وضع امور مدنی (سیاست کلی (و مشورت با ملت) اهل حق و خبرگان امور (کاملاً آشکار است. «واما درباره آیه» و شاورهم فی الامر «میگوید: کاملاً بدیهی است که ضمیر در (شاورهم) به همه افراد ملت برمیگردد، چه مهاجرین چه انصار. و اختصاص به افراد معینی ندارد. اما اینکه ما اهل شورا را اختصاص به عقلای امت و اهل حل و عقد می دهیم، بر اساس تناسب حکمی و قرینه مقامیه است نه از باب صراحت لفظی.»

۲- قانون: نائینی تلاش دارد بین قانونی که حکومت به آن ملتزم است و رساله علمیه که افراد در باب عبادات و معاملات متعهد به انجام آنند نزدیکی ایجاد کند. چنانکه غیر ممکن است اعمال مقلدین را در ابواب عبادات و معاملات، بدون فراهم کردن رساله علیه و اجرای حکم‌های آن بر کارهای شبانه روز قاعده مند کرد. چنین است امر سیاست کشور که در صورت نبود قانون نیز، نمیتوان عملکرد متصدیان حکومتی را مضبوط نمود و نمی شود آنان را تحت نظارت در آورده و مسوولیتشان را مشخص کرد. و در حقیقت قانون، قاعده و اساس حفظ مرزهای حکومت است. سنگ بنایی است که بر اساس آن مسوولیتها بنا شده است. از اینجا وضع قانون و اجرای مفاد آن برای اصلاح حکومت و بسامان کردن آن، ضروری می نماید.»

نائینی رای اعتراض طرفداران استبداد را که می‌گفتند: «دین ما اسلام است و قانون ما قرآن و سنت رسول، و تدوین هر قانون دیگری در سرزمین اسلام بدعت و معاوضه با عمل صاحب شریعت پیامبر بزرگوار ما حضرت محمد (ص) می باشد و تعهد به این قانون، یا ملزم کردن افراد به آن بدون مجوز شرعی، بدعت دوم است و حساسی مخالفت با آن، بدعت سوم به حساب می آید» با ذکر دو مطلب بیان میکند: ۱- منطبق نبودن مفهوم بدعت با قانون‌گذاری: «رودر رو شدن با نبوت و رقابت با شرع که در اخبار آن را بدعت نام نهاده اند و در اصطلاح فقها، به معنای تشریح است. هنگامی تحقق می یابد که قانون نو پیدا، مخالف با قانون وضع شده از جانب شرع باشد. یعنی آن را همانند تشریح دینی وضع

شده از سوی شارع معتبر بدانیم. فرقی نیست آن قانون حکم جزئی شخصی یا عنوانی عام یا دستورات مشخصی در قرآن باشد. و بر اساس اینکه آن همانند قوانین شارع است التزام آور باشد.»

۲- اگر برپایی واجب، متوقف بر امری باشد که زمینه ساز اقامه واجب است یا اقامه واجب آن را می طلبد، در این صورت عقلا اقدام به این امر لازم است. چنانکه بالعرض واجب است؛ و حتی بنا بر اینکه قائل به وجوب شرعی استقلالی «مقدمه واجب نباشیم. حال اگر ادای واجب، متوقف بر یکی از مقدمات شد، از نظر عقلی انجام مقدمه را لازم می کند. و این مقدار از لزوم مقدمه، محل اتفاق بین علمای اسلام بوده و از ضروریات است.» بنا بر این دو مطلب سابق، وجوب تکیه بر قانونی که حکومت ستمگر را محدود یا مقید میکند، با این فرض بندهای این قانون موافق با دستورات مذهب باشد. این وجوب، با توجه به متوقف بودن حفظ نظام و حفظ حد و مرز و مسولیت حکومت، بسته به وجود آن از بدیهیات است. قانون به خودی خود زیر عنوان تشریح نیست، چنانکه هیچ کس هم ادعا نکرده بندهای قانون، از جانب خدا آورده شده است و در نتیجه این قانون، تشریحی در مقابل تشریح الهی نمی باشد، رو در رو با نبوت هم نیست. و از اینرو لذا تحت عنوان بدعت حرام هم بر آن بار نمی شود.»

بنابر این تفسیر نائینی معتقد است که تدوین قانون برای حکومت، هیچگونه تخطی از حدود دین را در بر ندارد، بلکه مشروعیتش را از «مخالفت نبودن هیچ یک از بندهایش با احکام شریعت مقدس اسلام میگیرد و همه آنچه که برای حفظ منافع کشور و بندگان واجب است را در بر دارد.»

به موجب اصل برابری، نائینی مانعی نمی یابد که اقلیت های غیر مسلمان نمایندگانی در مجلس شورا داشته باشند» زیرا پیروان این مذاهب، در وطن و در اموال دولت شریکند و نیز بخاطر توقف بودن عمومیت شورا و انتخابات، بر مشارکت آنان است.»

این نوع از احکام و نهاده ها، ما را به نکته ای فوق العاده مهم راهبری میکند و آن این است که خاستگاه نائینی در دکترینش، نیاز به بنا نهادن حکومتی امروزی است که در میراث سیاسی شیعه موجود نبوده یا حتی متصور نبوده است. چرا که او از روند بحث سنتی حاکمیت جدا گشته، انگاره ها و راه حل‌هایی امروزی و واقع گرایانه برای حکومت فرا پیش مینهد. و شاید بتوان این مساله را بطور آشکار و برجسته ای، در راه حل او برای موضوع خراج بیت المال که حکومت متعهد به اداره آن است، (که دارای حساسیت زیادی در مباحث فقهی و سیاسی شیعی است دید. اما نائینی که حکومتی امروزی و مستقل از چارچوب معرفتی فقهی قدیم بنا می نهد، درباره خراج هم انگاره ای پیشرفته ابراز میکند: «در این زمان، بر زمینهای خراجی فتح شده، احکام خراج اجرا نمی گردد. چون مجهول و غیر قابل تعیین و تشخیص می باشند و حتی بنا بر فرض امکان مشخص کردن آنها، اجرای قوانین مالکیت برای متصرفین در آنها به استناد این تصرف بر اساس انتقال شرعی و صحیح عملی است. از این رو وظیفه کنونی در تصحیح روابط مالی، منحصر به انطباق سیره جاری در صدر اسلام است. ولی باید آن را با تعیین موارد لازم برای حفظ و اداره کشور و رهنمایدن کشور از چنگال دخالت کنندگان بیگانه، که با همکاری با خائنان به میهن صورت می پذیرد هماهنگ نمود. سپس برنامه ریزی علمی صحیح برای توزیع ثروت بین اقشار جامعه و صاحبان صنایع و دامداران و زمینداران به صورت مساوی و به اساس نیاز هر فرد و توانایش بر انتفاع از آن.» به موجب این تفسیر نائینی میگوید: «بر هموطنان» تعهد به انجام امور مالی که دولت بر آنها وضع کرده است، واجب است. با این دید که حفظ کشور اسلامی و رتق و فتق آن، متوقف بر قدرت مالی دولت است و در مقابل هم کارگزاران حکومت، در قبال انجام وظایف مقررشان، و به شرط عدم تجاوز از آنچه که مستحق آن هستند، آن مالی را که از حکومت می گیرند، حلال و خالی از هرگونه اشکال و شبهه ای است.

آزادی در اندیشه نائینی:

نائینی معتقد است: علت اساسی فروپاشی تمدن اسلامی در قرون اخیر، دو مساله بوده: یکی رخت بر بستن آزادی و استقلال از جوامع اسلامی و دیگری روی گردانی از کتاب و سنت. وی اعتقاد دارد: وقتی مسلمانان به اسارت و رقیت و بندگی سلاطین بی دین در آمدند، مالا به عقب افتادگی مبتلا شده اند. به عبارت دیگر، مبادی تمدن بشری در احکام اسلام نهفته است و آزادی، یکی از آموزه های بنیادی اسلام برای اداره اجتماع است که غرب به سبب اخذ آن از مکتب اسلام بدین پایه از رشد نایل آمده است؛ بنا بر این، از دیدگاه وی ریشه اساسی انحطاط مسلمانان تن دادن به پادشاهی پادشاهان مستبد و از دست رفتن آزادی از جوامع اسلامی است. «سیر قهقرایی و گرفتاری اسلامیان به ذل رقیت و اسارت طواغیت امت و معرضین از کتاب و سنت، مآل امر طرفین-مسلمانان و مسیحیان- را به این نتیجه مشهود و حالت حالیه منتهی ساخت»

گرچه میرزای نائینی رحمه الله رابطه آزادی و ترقی و تعالی جامعه را تبیین نکرده با قدری تامل می توان گفت: سلب آزادی، روحیه نشاط و امید به کار و تلاش را در ضمیر آحاد ملت نابود می کند. و سبب یاس و نومیدی و تحقیر و رکود اجتماعی می شود. بدین سبب بدون هیچ تردیدی مانع رشد اجتماعی خواهد شد. اسارت در رقیت سلاطین جور سبب می شود جامعه خود از عبید و بنده آن ها و حاصل فعالیت خود را در جیب دیگران ببیند و اندک اندک از کوشش دست بردارد.

نائینی معتقد است: کسانی که مسلمانان را به تن دادن به سیطره سلاطین ترغیب کرده بودند، اندک اطاعت از پادشاهان را جزو دستورهای اسلام و لوازم مسلمانی شمرده و زمینه های انزجار روشنفکران و ترقی خواهان جوامع را از اسلام فراهم آورده اند، چرا که از دیدگاه این روشنفکران، آزادی از مبادی اصلی نیل به تمدن و عدالت در جامعه به شمار می آید. حال که پذیرش بندگی سلاطین مستبد جزو شروط و لوازم اسلام شمرده شد، روشن می شود که دستورهای اسلام، با تمدن و عدالت منافای بوده است. می فرماید:

«تمکین نفوس ابیه مسلمین را از چنین اسارت و رقیت وحشیانه، از لوازم اسلامیت پنداشته اند و از این رو احکامش را با تمدن و عدالت که سرچشمه ترقیات است، منافای و با ضرورت عقل مستقل مخالف و مسلمانی را اساس خرابی ها شمردند.» از دیدگاه نائینی، کسانی که برای حفظ دین، به تأیید استبداد متوسل شده اند هم به دین و هم به تمدن و پیشرفت جامعه ضربه زده اند، زیرا هرگز استبداد و رقیت ظواغیت با روح آموزه های اسلام سازگار نبوده و سبب پیشرفت و شکوفایی استعداد های جوامع نخواهد شد. افزون بر این، سبب بدبینی روشنفکرانی که دغدغه پیشرفت و تجدد را داشته اند نیز شد؛ از این رو نائینی بدون دغدغه از مشروطه پشتیبانی میکند؛ چرا که ماهیت انقلاب مشروطه را مخالفت با استبداد شمرده و استبداد را در هر شکلی برای رشد جامعه مضر می داند. وی از پیروزی انقلاب مشروطه بسیار خوشنود بود و آن را پل پیروزی و ترقی مسلمانان به شمار آورده، می گفت: «در این جزء زمان-عصر مشروطه- که بحمدلله تعالی و حسن تأییده، دوره سیر قهقرا بیه مسلمین به آخرین نقطه منتهی و اسارت در تحت ارادات شهوانیه جائزین را نوبت منقضی و رقیت منحوسه ملعونه را عمر به پایان رسید، عموم اسلامیان به حسن دلالت و هدایت پیشوایان روحانی از مقتضیات دین و آیین خود با خبر و آزادی خدادای خود را از ذل رقیت فرارانه امت بر خود به حقوق مشروطه ملیه و مشارکت و مساواتشان در جمیع امور با جائزین پی بردند و در خلع طوق بندگی جابره و استفاده حقوق مغضوبه خود سمندروار از دریا های آتش نیندیشیده، ریختن خون های طیبه خود را در طریق این مقصد اعظم موجبات سعادت و حیات ملیه دانستند.»

ناگفته نماند که گرچه نائینی، آزادی را مادر و مولد تمدن اسلامی دانسته، دینداری زیر چتر استبداد را مایه انحطاط جامعه اسلامی را می شمارد، هرگز بین دین و آزادی مرز مستقلی نمی کشد، بلکه معتقد است آزادی و مساوات و مشارکت عمومی در نظام سیاسی و حکومتی، امری برخاسته از اسلام و آموزه های انبیا و اولیای الهی است؛ بدین سبب به دنبال تأیید نظام مشروطه در جایگاه نظام ضد استبداد و حامی آزادی، سخنان اهل بیت علیهم السلام و حمایت علمای شیعه و سنی را موید حقانیت نظام مشروطه آورده، شهادت در راه پیروزی مشروطه و آزادی را تاسی به سید الشهداء علیه السلام و پیروی از مراجع تقلید می شمارد: شهدای مشروطه (ایثار در خون خود غلطیدن را بر حیات در اسارت ظالمین، از فرمایش سرور مظلومان علیه السلام که فرمود: نفوس ابیه من ان توتر طاعه اللئام علی مصارع الکرام اقتباس کرده اند. صدور احکام حجج اسلام نجف اشرف که روسای شیعه جعفری مذهبند بر وجوب تحصیل این مشروع مقدس و تعقب ان به فتوای مشیخیه اسلامیة اسلامبول که مرجع اهل سنتند، برای براءت ساحت مقدس دین اسلام از چنین احکام جوریه مخالف با ضرورت عقل مستقل، حجتی شد ظاهر و لسان عیب جویان را مقطوع ساخت. افزون بر این، نائینی رحمه الله کسانی را که برای حفظ دین و به نام دین و بدعت گذار معرفی کرده، و اساسا وجه نگارش رساله سیاسی خود را هشدار به ملت درباره این مساله و زدودن دامن دین از این بدعت می شمارد. آنگاه پس از آنکه حکومت ها را پس از آزادی یا بندگی ملت ها از سلاطین، به دو دسته تملکیه و ولایتیه تقسیم کرده، می کوشد اوج و حضيض تمدن اسلامی را بر اساس همین تقسیم بندی ارزیابی کند. به نظر نائینی تا زمانی که رابطه حاکم با مردم در جامعه اسلامی به صورت ولایتیه بوده، یعنی مردم از قید و بند بردگی و بندگی حاکمان آزاد بوده اند و حاکمان، خود را در برابر مردم مسئول و پاسخگو می دانسته اند و مساوات در جامعه حاکم بوده، تمدن اسلامی با شتاب فزایندهای رشد کرده و روز به روز بر دامنه حاکمیت اسلام افزوده شده است؛ اما هنگامی که افسار جامعه اسلامی به دست معاویه بن ابی سفیان و فرزندانش افتاد، آزادی و مساوات از جامعه رخت برپست. معاویه رسماً پس از صلح امام حسن (ع) (به مردم گفت: «ما قاتلتکم لتصلوا ولا لتصوموا ولا لتحجوا ولا لتزکوا، انکم لتفعلون ذلک، ولکنی قاتلکم لاتامر علیکم وقد اعطانی الله ذلک و انتم له کارهون؛ من با شما نجنجیده ام تا نماز خواننده، روزه بگیرید با حج به جای آورید، زکات بدهید. پیش از این هم شما چنین میکردید، ولی من با شما نجنجیده ام تا بر شما حکمرانی کنم. خدا حکومت بر شما را بر من اعطا کرد، در حالی که شما از آن ناراضی بوده اید» البته ناگفته نماند که حکومت اسلامی پیش از دوران معاویه نیز اندک اندک روح ولایی خود را از دست داده و خوی تملکیه و استبدادی به خود گرفته بود، به طوری که اگر کسی به یکی از سیاست های نادرست خلیفه اعتراض می کرد، به شدت عقاب می شد؛ به طور نمونه عبدالله بن مسعود به جرم اعتراض به اخاذی های ولید ابن عقبه از بیت المال، از مقام خزانه داری کوفه عزل و مورد اهانت خلیفه قرار گرفت، یا ابوذر به سبب اعتراض علیه حیف و میل بیت المال بوسیله اشراف، ابتدا به شام، بعد از شام با مرکب بدون جهاز به مدینه و از آنجا به ربه تبعید شد و در همان جا جان سپرد، یا عمار هنگامی که به دستیاری ناروا به بیت المال اعتراض کرد، به شدت مورد غضب خلیفه قرار گرفت و آن قدر مورد ضرب و شتم واقع شد که از هوش رفت این ها همه در زمان عثمان پیش از حکومت معاویه اتفاق افتاد.

به هر حال حکومت اسلامی از نحوه ثانیه یعنی ولایتیه، به نحوه اولی یعنی تملکیه بازگشت، یعنی حاکم به جای خدمت گذاری، به فکر حکمرانی مستبدانه خود افتاد؛ از این رو عصر توقف جوامع اسلامی در عصر پیشرفت جهانی فرا رسید، اما از وقتی که ملت های مسیحی به راز

توفیق مسلمانان پی برده اند و متلزم شدند، حکومت های پادشاهی را که بر مبنای اسارت ملت ها در قبال شاهان و فاعل مایشاء بودن حاکمان منعقد شده بود، کنار نهاده و حکومت غیر تملکیه تشکیل داده اند. پای سند آزادی ملت ها از سلطه مطلق سلاطین را امضا کردند و در پی آن، زمینه مساوات و نظارت مردمی را فراهم آوردند. ملل مسیحیه روز به روز رشد کرده و فرسنگ ها از ملل مسلمان پیشی گرفته و تمدن چشمگیر کنونی را سامان بخشیده اند. مادامی که این

دو اصل - آزادی ملت از قید سلاطین جور و مساوات آنان با یکدیگر و سلاطین در حقوق - و فروغ مترتب - کما جله الشارع - محفوظ و سلطنت اسلامی از نحوه ثانیه به نحوه اولی تحویل نیافته بود، سرعت سیر ترقی و نفوذ اسلام محیر عقول عالم شد. پس از استیلائی معاویه و بنی العاص و انقلاب و تبدیل تمامی اصول به فروع مذکوره و کیفیت سلطنت اسلامی به اضرار آن ها، وضع دگرگون گردید؛ ولی مادامی که حال سایر ملل هم بدین منوال و گرفتار چنین اسارت بودند، باز هم حالت وقوفی برای اسلام محفوظ بود. بعد از پی بردن آنها به مبادی طبیعی آنچنان ترقی و فراگرفتن و پیروی نمودنشان از آن دستور و قهقرا برگردانیدن طواغیت امت، مسلمانان بی صاحب را، به حالت جاهلیت قبل از اسلام و ورطه رقیت بهیمه و نشاء خسیسه نباتیه بعد از فوز به عالم انسانیت، نتیجه را چنین معکوس ساخت (ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینظروا ما بانفسهم)، خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد مگر آنان آنچه را که در خودشان است تغییر دهند. «بنابراین، نائینی با مقایسه فراز و نشیب های تاریخ جوامع اسلامی و مسیحی ثابت می کند که آزادی از بنیادین ترین شروط تحقق یک حکومت ولایی و تمدن ساز جامعه به شمار می رود و حتی از جهتی بر اصل دیگر تمدن ساز و رشد دهنده حکومت ولایی یعنی مساوات مقدم است؛ البته در آینده خواهیم دید که مقصود نائینی از آزادی، عدم رقیت و اسارت ملت ها از دولت ها و سلاطین و اشخاص خودکامه است، بدین سبب در مقابل حکومت ولایتیه و برخورداری از آزادی، حکومت تملیکیه را مطرح می کند که در آن مردم عبید و اما و بنده و کنیز سلطان شمرده می شوند و پادشاهان خود را صاحبان آن ها دانسته، هرگونه تصرف در جان و مالشان را بر خود حلال می داند.

آزادی بنیادی ترین ملاک تقسیم نظام های سیاسی:

از آنجا که میرزای نائینی رحمه الله آزادی را یکی از ریشه ای ترین عوامل رشد مدنیت در جوامع بشری می داند، در تقسیم بندی حکومت ها آن را ملاک قرار داده، بر اساس نحوه برخورد حاکمان با مردم در محدود ساختن یا آزاد گذاشتن آنان، آنها را به دو قسم تملکیه و ولایتیه تقسیم میکند و حکومت تملکیه را حکومتی می داند که حاکم سیاسی، اراده را از مردم سلب کرده، در تصمیم سازی های جامعه، آنها را شریک نمی سازد و همواره نظر خود را بر جامعه تحمیل، و با استبداد رای، در امور کشور، خودکامه عمل می کند. می نویسد: «اساس قسم اول از سلطنت که دانستی، عبارت از مالکیت مطلقه و فاعلیت مایشاء و حاکمیت مایرید است بر مسخریت و مقهوریت رقاب ملت در تحت ارادت سلطنت و عدم مشارکت فضلا از مساواتشان با سلطان در قوا و سایر نوعیات مملکت و اختصاص تمام آنها به شخص سلطان و موکول بودن تمام اجرائات به اراده او». «آنگاه می گوید: وقتی حاکمی آزادی های مدنی را از جامعه سلب کرده و به مردم، حق نظر نداد، و فرهیختگان جامعه را در تصمیم سازی های اجتماع شرکت نداد و خود را فاعل مایشاء و مالک الرقاب ملت پنداشت، بطور طبیعی هیچ گونه احساس مسوولیتی در قبال اعمال خود نخواهد داشت و هرگز خود را در برابر ملت، پاسخ گو نخواهد دانست و اساسا برای ملت، حق پرسش گری قائل نشده، در حقیقت، باب امر به معروف و نهی از منکر را برای ملت درباره اعمال خویش مسدود می سازد که این امر، مادر تمام نابسامانی ها و انحطاط جوامع به شمار می آید، بنابراین، در پی سخن پیشین مینویسد: «عدم مسوولیت در ارتکابات هم، از فروع این دو اصل است. تمام ویرانی های ایران و شتاب مملکت ویرانه ساز و خانمان ملت برانداز آن سامان که روزگار دین و دولت و ملت را چنین تباہ نمود و بر هیچ حد هم واقف نیست، هم از این باب است و لا بیان بعد العیان و لا اثر بعد عین»؛ سپس حکومت ولایتیه را حکومتی می داند که حاکم، خود را در تصمیم گیری های اجتماعی به طور مطلق آزاد نمی بیند و ملت را رعیت و مملکت را تیول خود نمی پندارد، بدین جهت برای رای و نظر ملت احترام قائل است. آنان را در عرصه تصمیم سازی شریک ساخته، خود را خدمتگزار ملت می انگارد (نه صاحب اختیار و مالک الرقاب) و از همین روست که در بهره وری از مواهب طبیعی و حقوق اجتماعی، بین خود و ملت تبعیض قائل نشده و برای هر دو، حقوق مساوی در نظر میگیرد: اساس قسم دوم که دانستی، عبارت از ولایت بر اقامه مصالح نوعیه و به همان اندازه محدود است. به عکس {حکومت تملیکیه} آن آزادی رقاب ملت از این اسارت و رقیت منحوسه و ملعونه و مشارکت و مساواتشان با همدیگر و با شخص سلطان در جمیع نوعیات مملکت (از مالیه و غیرها) مبتنی است. «پس از بیان دو اصل آزادی و مساوات به صورت عناصر اصلی مکنون ماهیت حکومت ولایتیه، حق پرسش گری و محاسبه و نظارت ملت را از لوازم این دو اصل می شمارد، چنانکه پاسخگو بودن حاکم در برابر ملت را محصول آزادی و مساوات در نظام سیاسی جامعه میدانند، بنابراین به دنبال سخنان پیشین می فرماید: «دو حق محاسبه و مراقبت داشتن ملت و مسوولیت متصدیان هم از فروع این اصل است.»

چنان که میبینیم مرحوم نائینی آزادی و مساوات را دو اصل اساسی می داند که از امتزاج آنها با یکدیگر، فرآیند «حق نظارت و مراقبت ملت بر دولت» شکل میگیرد؛ یعنی وقتی حاکم خود را مالک مملکت و مردم ندانست و مردم از رقیت وی خارج شدند و در بهره مندی از منابع طبیعی و حقوق اجتماعی در مقایسه با یکدیگر و حتی در مقایسه با شخص حاکم به حقوق مساوی دست یافتند، به طور طبیعی می توانند بر

عملکرد دولت نظارت کنند؛ زیرا دولت در چنین نظامی همچون خدمتگرای است که در راه اقامه مصالح جامعه و عدالت اجتماعی می کوشد. به همین سبب هرگاه از حدود خود تجاوز کند یا در توزیع حقوق جامعه و ایفای نقش خویش مرتکب قصور یا تقصیری شود، احاد ملت می توانند برای استیفای حق خود، آنها را مورد بازخواست قرار دهند. نکته قابل توجه در این قسمت از بیان السلام بوده است.

نائینی معتقد است: اسلام نه تنها تمکین در برابر آرای خودکامه و مستبدانه حاکم را نمی پذیرد، بلکه جهاد در برابر آن را تا پای جان تجویز کرده، آن را نشانه حریت و آزادی انسان می شمارد، چنانکه سید الشهداء علیه السلام «این سنت کریمان را برای احرار امت و استوار و از شوائب عصبیت مذبومہ تنزیه فرموده و از این جهت است که در تواریخ اسلامی، صاحبان نفوس ابیه که به این سنت مبارکه اقتدا و چنین فداکاری ها نمودند، اباه الضیم و احرارشان نامیده، همه را خوشه چین آن خرمن واز قطرات دریای آن ابا و حریت شمردند» سپس به جمله حضرت درباره حر بن یزید ریاحی که از سپاه یزید جدا شد، استشهد کرده و معتقد است: فلسفه این که سید الشهداء نام (حر) را برای وی اسمی با مسما وصف کرده، این بوده که از تحت فرمان اموی خارج شد، بنابراین نه تنها سلب آزادی مردم از فرمان های خودسرانه سلطان با حکومت دینی سازگار نیست، بلکه حتی جهاد و جانبازی برای رهایی از این رقیب از کمالات دینی و نشانه حریت و آزادی انسان است، چنان که حضرت سید الشهداء «حر بن یزید ریاحی را بعد از خلع طوق رقیب و خروج از ربه عبودیت آل ابی سفیان و ادراک شرف حریت و فوز به غنا و شهادت در آن رکاب مبارکه به منقبت علیای حریتش ستوده و به خلعت والای «انت الحر کما سمتک امک انت الحر فی الدنیا و انت الحر فی الاخره» {تو آزاده ای، همان گونه که مادرت تو را نامید، تو در دنیا آزاده ای. تو در آخرت آزاده ای} سرافرازش فرمود.

سرانجام مرحوم نائینی پس از بیان شواهد قرآنی و روایی و استشهد به سیره پیشوایان دین، از سخنان خود بدین صورت نتیجه گیری میکند: «بالجمله تمکین از تحکیمات خودسرانه طواغیت امت و راهزنان ملت نه تنها به نفس و محروم داشتن خود است از اعظم مواهب الهیه عز اسمہ، بلکه به نص کلام مجید الهی تعالی شانه، و فرمایشات مقدسه معصومین صلوات الله علیهم، عبودیت آنان از مراتب شرک به ذات احدیت تقدست اسمائه است در مالکیت و حاکمیت مایرید و فاعلیت مایشاء، و عدم مسوولیت عما یفعل، الی غیر ذلک از اسما و صفات خاصه الهیه جل جلاله، و غاصب این مقام نه تنها ظالم به عباد و غاصب مقام ولایت است از صاحبش، بلکه به موجب نصوص مقدسه مذکوره، غاصب ردای کبریایی و ظالم به ساحت احدیت کبریانه هم خواهد بود، بالعکس، آزادی از این رقیب خبیثه خسیسه، علاوه بر آن که موجب خروج از نشأ نیابت و ورطه بهیمت است به عالم شرف و مجد انسانیت، از مراتب و شوون توحید و از لوازم ایمان و وحدانیت در مقام اسما و صفات خاصه هم مندرج است. از این جهت است که استنقاذ حریت مغضوبه امم و تلخیص رقابشان از این رقیب منحوسه و متمتع فرمودنشان به آزادی خدادای از اهم مقاصد انبیا علیهم السلام بود.»

مفهوم آزادی در اندیشه نائینی :

واژه آزادی در حوزه سیاسی - اجتماعی بر حسب متعلق های متفاوت، معانی متعددی دارد، به طور نمونه، گاه آزادی به معنای رهایی از مقررات اجتماعی، گاه به معنای فرار از دستور های دینی و گاه مقصود از آزادی، رهیدن از تحکیمات حاکمیت سیاسی است. در کتاب تنبیه الامه به طور مشخص و جداگانه، مفهوم آزادی بررسی، و تعریف مشخصی از آن ارائه نشده است؛ اما با مراجعه به موارد کاربرد این لفظ در رساله سیاسی میرزای نائینی، به آسانی میتوان مفهوم آزادی مورد نظر او را بدست آورد.

مرحوم نائینی در موارد متعددی از واژه بهره جسته است. یکی از آن موارد، در تقسیم حکومت به ولایتیه و تملکیه است. وی اساس سلطنت تملکیه را به سلطنتی که «بر استعباد و استرقاق رقاب ملت در تحت اراده خودسرانه» حاکم مبتنی بوده، وصف کرده، در مقابل اساس سلطنت ولایتیه را بر «آزادی از این عبودیت» می داند.

در قسمت دیگری، از حکومت تملکیه به حکومتی که بر مبنای «مسخریت و مهوریت رقاب ملت در تحت ارادات سلطنت» شکل یافته اشاره کرده است و حکومت ولایتیه را نظامی می داند که بر مبنای «آزادی رقاب ملت از این اسارت و رقیب منحوسه ملعونه» استوار شده است. بی تردید واژه آزادی در موارد پیشین مفهومی جز رهایی از چنگ فرمان های سلطان خودکامه ندارد. در جای دیگر تصریح می کند: در قرآن مجید و کلمات معصومان، بارها سخن از نفی عبودیت حاکمان خودسر به میان آمده که مقصود از آن همان آزادی مورد نظر او است: «در مواقع عدیده، همین مقهویت در تحت حکومت خودسرانه جائزین را به عبودیت که نقطه مقابل این حریت است، تعبیر و پیروان دین اسلام را به تخلیص رقابشان از این ذلت هدایت فرموده اند.» نائینی حتی مفهوم آزادی قلم و بیان و مانند آن را رها بودن قلم و زبان از سلطه جائران تلقی می کند و «حقیقتش» را «عبارت از رها بودن از قید تحکیمات طواغیت» می داند و سایر امور مترتبه بر آزادی قلم و بیان را از عوارض و لوازم آن حقیقت می شمارد.

شواهد پیشین، نشان دهنده آن است که «آزادی» در تنبیه الامه در برابر «عبودیت غیر خدا» و بندگی سلاطین خودکامه و مستبد قرار دارد، نه در برابر بندگی خدا و تبعیت از ولی الهی که بازگشتش به خداوند است. به دیگر سخن نائینی هرگز اطاعت از اوامر پیشوایان معصوم و

جانشینان آنان را مصداق رقیب ظالمان و اسارت جابرانه نمی داند، چرا که اولیای خداز سر استبداد و خودمحوری فرمان نمی رانند، بلکه خود تسلیم اوامر الهی بوده، آنچه می گویند، برگرفته از دستوره‌های الهی و جهت تامین سعادت دنیایی و آخرتی بشر است. به عبارت دیگر نائینی معتقد است: آن چه برای رشد و بالندگی جامعه بشری لازم و ضرور است، آزادی از بندگی سلطان خودکامه است. نه سلطان عادل و خدکامه. بردگی و اطاعت از سلطانی است که اولاً به مقاصد الهی در مقتضیات گوناگون زمانی و مکانی عالم بوده و ثانیاً نفس خود را کشته و فقط آن چه را که خدا خوش دارد، در جامعه جاری و ساری می کند که البته آن چه را خداوند برای بندگان نپسندد، یقیناً به خیر و صلاح آنان خواهد بود. سلطان جائز و خودکامه خود را رباب و مالک رقاب ملت می داند، ولی سلطان عادل و برگزیده خدا، خود را خدمتگزار مردم و در برابر خالق و مردم مومن مسوول می شمارد.

بهترین شاهد بر اینکه مقصود نائینی از آزادی، مطلق نبوده؛ بلکه شامل خلع طوق رقیب سلطان جائز می شود، آن است که حکومت معصوم را مصداق اکمل حکومت ولایتیه یعنی بهترین نوع حکومت آزاد می شمارد و معتقد است: «در بالاترین وسیله ای که از برای حفظ این حقیقت و منع از تبدل و ادای این امانت و جلوگیری از اندک ارتکابات شهوانی و اعمال شائبه استبداد و استیثار متصور تواند بود، همان عصمتی است که اصول مذهب ما طایفه امامیه بر اعتبارش در ولی نوعی مبتنی است. افزون بر این، حاکم بر حق امت را در عصر غیبت معصوم» نواب عام «حضرت حجت علیه السلام می داند و سایر حکومت ها را غصبی می شمارد؛ بنابراین از دید نائینی، حکومت مجتهد عادل جامع شرایط نیز پس از معصومان، برترین مصداق حکومت ولایتیه و آزاد است و اطاعت از او، هرگز مصداق رقیب ملعونه و اسارت منحوسه و پذیرش استبداد نیست.

باتوجه به مطالب پیشین می توان گفت: آزادی مورد نظر نائینی، رهایی از سلطه خودکامگانی است که از روی هوا و هوس حکم می رانند و با نگاه خود محورانه فرمان صادر می کنند، نه آزادی از حاکمانی که با رعایت مصالح دنیایی و آخرتی ملت حکم کرده، با بینش خودمحورانه فرمان می دهند؛ بنابراین، نائینی پافشاری بر رای و اصرار حاکم بر یک نظریه را فقط آنجا که از روی هوس باشد، مصداق خودگامگی و منافی مقتضیات رشد و بالندگی جوامع می داند. در غیر این صورت، اگر حاکم به فرمان الهی و برای هدایت جامعه انسانی به سوی سعادت بر نظر خویش پای فشارد، عمل او نه تنها مصداق استبداد و رقیب مشئوم نیست، بلکه همچون داروی تلخ، اما شفا بخشی در کام ملت ها خواهد بود که آنها را از ابتلا به رقیب شیطان و فریفتگی در دام خدعه گران خواهد رها کند. به دیگر سخن، اگر تحکم تحکومات خود سرانه سلطان جائز، مایه ذلت و خواری جوامع بشری و انحطاط فرهنگ و ارزش انسانی است، تن دادن به رهنمود های مصرانه و خیر خواهانه سلطان عادل مایه عزت و سربلندی و پیشرفت فرهنگ و تمدن جوامع خواهد شد، چنانکه اصرار پیامبران (ع) (بر اصل توحید) لاله الا الله (گرچه به کام بسیاری از اقوام و ملت ها خوش نیامده، هرگز موجد انحطاط اجتماعشان نشد، بلکه هر قدر جوامع به این دعوت مصرانه، بیش از پیش لبیک گفتند، در اندک مدتی به قله های رفیع تمدن ناب بشری دست یافتند. مسلمانان اولیه طی ۲۳ سال، کلیه بت خانه های جزیره العرب را تخریب کردند و زنجیرهای تعصبات جاهلی و اوهام و اداب و رسوم خرافی را از روح و جان ملت عرب دریدند تا جایی که در اندک زمانی در دانش و اخلاق و کنش و منش فردی و اجتماعی بر ملل همجوار خود پیشی گرفتند و ملت های مجاور خود را از چنگ خودکامگی سلاطین جور رها کردند. سیر قهقریاییه مسلمین به آخرین نقطه منتهی، و اسارت در تحت ارادت شهوانیه جائزین را نوبت منقضی و رقیب منحوسه و ملعونه را عمر به پایان رسیده، عموم اسلامیان به حسن دلالت و هدایت پیشوایان روحانی، از مقتضیات دین و آیین خود با خبر و آزادی خدادادی خود را از ذل رقیب فراعنه امت برخوردار به حقوق مشروع ملیه و مشارکت و مساواتشان در جمیع امور با جائزین پی بردند و خلع طوق بندگی جبابره و استفاده حقوق مغضوبه خود سمندروار از دریا های آتش نیندیشیده، ریختن خون های طیبه خود را در طریق این مقصود از اعظم موجبات سعادت و حیات ملیه دانستند و ایثار در خون خود غلطیدن را بر حیات در اسارت ظالمین از فرمایش سرور مظلومان (ع) که فرمود: «نفوس ایبه من ان توثر طاعه اللئام علی مصارع الکرام، جان هایی که ابا دارند اطاعت از انسان های فرومایه را برکشته شدن بزرگوارانه برگزینند» اقتباس کردند. نائینی سلطان قاجار را ستمگر و شهوت ران و فرعون صفت دانسته و انقلاب مشروطه را از آن حیث که حرکتی در جهت آزادی از یوغ چنین سلطانی به سوی پذیرش رهنمودهای پیشوایان روحانی در جایگاه عالمان به مقتضای دین بوده است، میستاید. از دیدگاه او پرهیز از اطاعت انسانهای لئیم، نشانه کرامت انسانی های کریم است، به عصیانگری از پیروی عالمان وارسته دین.

نکته قابل توجه دیگران این که نائینی در مقدمه رساله خویش با استفاده از متون دینی، نظریه ضرورت آزادی و حریت از تحکومات طواغیت را مشروعیت بخشیده است، بنابراین هرگز نمی توان اندیشه عصیانگری در قبال سلطان عادل را به وی نسبت داد. چرا که در آن صورت باید گفت: آزادی در مکتب اسلام خود نافی اطاعت از رهبران الهی و در نتیجه، نافی پیروی از آموزه های اسلام و جریان آن در بستر حکومت و جامعه است؛ در حالی که این سخن به طور کامل با مقتضای آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوا الامر منکم؛ ای مومنان از خداوند و پیامبران و اولولامرتان اطاعت کنید» متضاد است.

در نهایت باید گفت: مفهوم آزادی مشروع و ضرور برای رشد اجتماعی از نظرگاه میرزای نائینی عبارت از رهایی از آرای شخصی و خودمحورانه رجال سیاسی و اجتماعی است. کواکبی به شرح معنای استبداد از دیدگاه لغوی و اصطلاحی می پردازد و مینویسد که استبداد

در لغت خود سری شخص در کاری است که شایسته رای جستن از دیگران است، و چون بطور مطلق بکار رود به معنای خود سری حکومت هاست، یا دقیق تر بگوییم، در وصف حکومت افسار گسیخته ای است که در شئون رعیت به هر گونه که دلخواهش باشد و بدون ترس و بازخواست تصرف کند. بدین جهت واژه های مترادفش در زبان عرب استبعاد (به بندگی در آوردن) و اعتساف (ستمگری) و تسلط است و متضادش حکومت عادل و مسئول و مقید و دستوری «قانونی» است (اعتساف، حمید، مقدمه طبایع الاستبداد، ص ۲۳)

به نظر کواکبی استبداد مخصوص به شکل یا نظام خاصی از حکومت نیست، بلکه هرگونه حکومتی ممکن است استبداد پیشه کند چه فردی باشد و چه جمعی، اگر چه منتخب باشد، زیرا اشتراک در رای دفع استبداد نماید جز اینکه آن را فی الجمله تخفیف دهد، حتی حکومت مشروطه - که قوه شریعت و قانون از قوه اجرایی احکام در آن جدا باشد - چه این نیز، استبداد را رفع نکنید و تخفیف ندهید مادامی که اجرا کنندگان در نزد قانون نهندگان مسئول نباشند و قانون نهندگان خود را در نزد ملت مسول ندانند و ملت نیز نداند تا چگونه مراقب ایشان باشد و از ایشان حساب خواهد «و خلاصه حکومت» از هر قسمی که باشد از وصف استبداد خارج نشود تا تحت مراقبت شدید و محاسبه بی مسامحه نباشد «طبیاع الاستبداد، ترجمه عبدالحسین قاجار - تهران ۱۳۹۱، ص ۱۲)

به نظر کواکبی مستبدان همیشه از دین برای استوار کردن پایه های فرمانروایی خود یاری جسته اند، زیرا از یک سوء در تعلیمات مذهبی و از آن جمله، کتب آسمانی، آدمیان را به ترس از قوه عظیم و هولناکی میخواند که کنه آن را عقل ها درک نماید و از سویی دیگر مستبدین سیاسی نیز استبداد خویش را براساس این قبیل بیان نهند زیرا آنان نیز مردمان را به برتری شخصی بترسانند و با قهر و قوت گرفتن امول زبون سازند (همان، ص ۲۰)

نتیجه گیری:

به اعتراف موافق و مخالف، علامه نائینی، علاوه بر فقه و اصول، از حکمت عملی و فلسفه و اجتماعیات، بهره و افری داشته است و کسی بوده که کاملاً با کتابها و مطبوعات زمان آشنا بود، این اطلاعات و تبحر علمی، او را کافی است که دست به ابتکار علمی بزند و تصویر روشنی از حکومت و ویژگیهای نظام استبداد ارائه دهد.

ابتکار کار نائینی در این نهفته نکته نهفته است که او به تعبیر آیت الله طالقانی برای اثبات مشروعیت مشروطه نوشته شده ولی اهمیت بیشتر آن به دست دادن اصول سیاسی و اجتماعی اسلام و نقشه و هدف کلی حکومت اسلامی است. او در این کتاب به خوبی توانسته سیمای روشن و واضحی از نوع حکومتی را که عالمان دین در صدر مشروطه در پی عدالت خواهی و اسلام خواهی خود داشته اند به جامعه مسلمانان ارائه دهد. و آنان را از ابهام و سردرگمی نجات دهد نائینی در صدد معرفی حکومتی برخوردار از مفاهیم اصیل اسلامی بوده است او در نشان دادن ریشه استبداد و آثار و تبعات فاسد آن از تاریخ صدر اسلام تبدیل دولت خلافت راشدین به نظام استبدادی بنی امیه و آثار و نشانه های آن که در نظام اموی حاکم بوده است استشهاد می کند. به نظر می رسد سیمایی را که نائینی از حکومت محدود، مقیده، دستوری و مشروطه نشان می دهد از اندیشه اسلامی الهام گرفته است. هر چند که عده ای بر آنند که مرحوم نائینی اندیشه سیاسی خود را از کتاب طبایع الاستبداد کواکبی وام گرفته است و بیشتر اصطلاحاتی را که در توصیف حکومت رژیم استبداد به کار برده است از کتاب کواکبی اخذ و اقتباس کرده است. (حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت، تهران، انتشارات امیر کبیر (۱۳۶۰) -

نائینی معتقد است بهترین وسیله برای رسیدن به حکومت عادلانه این است که شخص والی و حاکم، صاحب عصمت نفسانی باشد تا فقط اراده خداوند بر وی حکومت کند. تا زمانی که این شکل حکومت تشکیل نیافته است باید کوشید و حکومت افراد عادل را برقرار کرد. ولی چون این دو صفت عدالت نفسانی و حکومت افراد عادل عمومیت ندارد و معمولاً از اراده افراد خارج است باید در تشکیل هر حکومتی دو اصل زیر را رعایت کرد تا دسته کم بتوان از آن کمال مطلوب دور نیفتاد.

۱- وضع قانون: باید قوانینی وضع شود که از یک سو حدود تسلط و تکالیف حاکم و از سویی دیگر حقوق و آزادی افراد ملت را مطابق موازین شریعت معین سازد به نحوی که نقض این مقررات و قوانین در حکم خیانت در امانت شمرده شود و عیناً همان مجازات خیانت در امانت را داشته باشد.

۲- نظارت عقلا و خردمندان: هیئتی مرکب از خردمندان و دانایان کشور و خیر خواهان ملت که به حقوق مشترک بین الملل آگاه و به مقتضیات و شرایط حاکم بر سیاست عصر مطلع باشند تشکیل گردد. و این هیئت در حقیقت همان مجلس نمایندگان ملت است. همه ی افراد قوه مجریه باید تحت نظارت همان مجلس و اعضای این مجلس تهت نظارت و اشراف ملت باشند به قول نائینی سستی در هر یک از این دو مسئولیت موجب بطلان حقانیت قوه مجریه و مبدل شدن حقیقت ولایت و امانت به تحکم و خودکامگی متصدیان و مجریان خواهد شد و فساد رواج خواهد گرفت.

نائینی به مانند یک استاد حقوق اساسی اصل حکومت را به دو نوع تقسیم میکند و ویژگی های هر یک را دقیقاً بررسی میکند:

۱- حکومت استبدادی که به دیگر الفاظ چون تملیکیه و دلبخواهانه و خودسرانه و اعتساف و استعبادیه نیز تعبیر می شود. مجموع آن لغات ویژگی های دولت استبدادی را نشان می دهد. در چنان نظامی فرمانروا حاکم مطلق و مالک رقاب می باشد و به فاعلیت مایشاء و عدم مسئولیت عمایفعل اعتقاد و معامله او با ملک و ملت مانند مالکین نسبت به امول شخصی خود باشد، مملکت را بما فیها مال خود انگارد و اهلش را مانند عبید بردگان بلکه اغنام و احشام مسخر خویش شمارد هر کجا به تصرفی مختار است. نائینی عامل استبداد را جهل و نادانی مردم دانسته و عدم آشنایی آن ها به وظایف خود در رابطه حقوق ملت و دولت، سبب می شود که سلاطین استبداد با آنها به مانند اغنام و بردگان معامله نمایند. اصل این شجره خبیثه استبداد فقط همان بی علمی ملت است. به وظایف سلطنت و حقوق مشترکه نوعیه و قوام آن به عدم مسئولیت در ارتکابات و محاسبه و مراقبه در میانه بودن است. نائینی نوعی ارتباط دقیق میان استبداد دینی و استبداد سیاسی قائل است و همانطوریکه در سیاست تملیکیه فرمانبرداری از اداره اصحاب ظلم سبب اسارت و بندگی ملت می شود گردن نهادن به تحکیمات خودسرانه زعمای مذاهب و ملل که به عنوان دیانت ارائه می دهند و عامل عبودیت است. تنها تفاوتی که وجود دارد این است که استبداد سیاسی به زور و قهر متکی است و استبداد دینی به خدعه و تدلیس مبتنی می باشد و او این منشأ تملک ابدان و دومی عامل تملک قلوب است.

از منظر نائینی آزادی از اصول تمدن ساز جوامع بشری و از آموزه های بنیادین اسلام است. ولی مسلمانان در اثر بی مبالاتی به این اصل حیات بخش و تن دادن به سلطه طواغیت روز به روز از قافله تمدن بشری عقب مانده و در مقابل ممالک غربی به جهت اخذ این اصل از مکتب اسلام به ترقی و مدنیت و برتری دست یافته اند.

طبق نظر نائینی حق نظارت ملت بر دولت فقط در صورت همراهی دو اصل آزادی و مساوات در جامعه تحقق خواهد یافت در غیر این صورت نظارت واقعی از سوی ملت بر دولت محقق نخواهد شد.

کواکبی هم معتقد است استبداد دینی همانند استبداد سیاسی و بلکه زمینه ساز آن است. میان دو استبداد سیاسی و دینی نزدیکی جدایی ناپذیری است. هرزمان یکی از آن دو در میان ملتی یافت شود دیگری به دنبال خود می کشد و هر گاه یکی از آن دو از بین برود رفیقش را هم به دنبال خود می برد. مستبد نیازمند جهل و نادانی مردم است که نادانی سلاحی بس قوی در دست او است برای اینکه ملت را همچنان، اسیر تمایلات خودش نگه دارد. بین استبداد و علم، جنگی دائمی و نزعی مستمر است، چنانکه عوام به خاطر ترس ناشی از جهل و کودنی با دست خود، خود را از بین می برد. کواکبی، عبدالرحمن، همان)

کواکبی نظارت مردمی بر قدرت سیاسی را ضروری می داند، هرچند حکومت شیوه عادلانه داشته باشد و این به خاطر ترس از سوء استفاده قدرتمندان از غفلت ملت و تبدیل عدل به ظلم است. حکومت هرگونه که باشد، از ماهیت استبدادی خارج نمیشود تا زمانی که تحت نظارت شدید و محاسبه بدون مسامحه نباشد. و از امور ثابت طبیعی و تاریخی این است که حکومتی عادل که از مسئول بودن و حسابرسی معارف باشد سریعاً لباس استبداد را می پوشد و به دنبال آن، یکی از این دو وسیله بس بزرگ را نصب العین خود قرار می دهد و نادانی ملت و ارتش منظم.

منابع و مراجع

- [۱] مکارم، شیرازی با همکاری جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۹
- [۲] نائینی، محمد حسین، تنبیه الامه و تنزیه المله، با مقدمه سید محمود طالقانی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۸-
- [۳] حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰-
- [۴] توفیق السیف، استبداد ستیزی، ترجمه محمد نوری و حسنعلی نوریها، اصفهان، کانون پژوهش، ۱۳۷۹-
- [۵] کواکبی، عبدالرحمن، طبیعت استبداد، با مقدمه سید محمود طالقانی و حمید عنایت، نشر علم، ۱۳۹۰-
- [۶] عنایت، حمید، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء الدین خرم شاهی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۲-
- [۷] فیرحی، داود، نظام سیاسی و دولت در اسلام، تهران، سمت، 1385
- [۸] ترجمه و تقریر محمود صلواتی، تهران، کیهان، ۱۳۶۷ منتظری، حسینعلی، مبانی فقهی حکومت اسلامی،
- [۹] طالقانی، محمود و عنایت حمید، مقدمه طبیعت استبداد، تهران، نشر علم
- [۱۰] کواکبی، عبدالرحمان، طبایع الاستبداد، ترجمه عبدالحسین قاجار، تهران، نشر سانس، -1391